

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

عزیز نعیمی - کابل

۰۷ سپتمبر ۲۰۱۱

## قابل توجه آقای "عبدالکریم فاریابی"

۱

قبل از همه درود های گرم و سپاس بیکران خود را خدمت متصدیان محترم پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" تقدیم می دارم. آنهم بیشتر بدان سبب که طی عمر کوتاه اما پر بار شان یکی از تابو های دهشتناک حاکم بر جامعه ما را که همانا بحث های اعتقادی است زیر پا نموده و در عمل امکان بحث آزاد و مساویانه بین عقاید مختلف را مساعد نموده اند. به تعقیب آن باز هم به آقایان "سدید، سعیدی ها، آزاد، بهرام رحمانی" و یکی دو تن دیگر که در چنین بحث هائی حصه گرفته اند، بدون آن که قصد توهین و یا اهانت همدیگر را داشته باشند، تبریک عرض می دارم، چه آنها از هر دو جانب بحث- به غیر از تشنجات روز های نخستین- در بیشتر اوقات کوشیده اند تا ضمن نمایش فرهنگ عالی مباحثه و پرداختن به مدعا در عوض مدعی ساختن و کوبیدن طرف مقابل، به همدیگر از لحاظ شخصی احترام قایل شده فقط اندیشه های مقابل خویش را با صراحت و عالمانه نقد بنمایند.

و اما برگردیم به غرض نگارش این مطلب.

وقتی به تاریخ ۵ سپتمبر چشمم به نوشته آقای "سدید" افتاد، مثل همیشه با اشتیاق تمام آن را باز نمودم، باز نمودم تا از آن چیزی بیاموزم و با آموختن از آن لذت ببرم. اما هر قدر در مطالعه بیشتر رفتم با تأسف بیشتر متأثر شدم، نه بدان خاطر که گویا مطلب آقای "سدید" چیزی برای آموختن نداشت، عکس آن مثل تمام مطالب شان سخت آموزنده بود اما تأثرم بدان علت بود که چرا باید در کشوری چنین، به دانشمندی چون جناب "سدید" که شمار آنها از تعداد انگشتان تجاوز نمی کند، کس و یا کسانی به خود جرأت و حق بدهند تا هر چه در دهن شان آمد بگویند و سایت هائی هم باشند که ناشر دشنامه ها گردند.

اما وقتی روز بعد آن یعنی به تاریخ ۶ سپتمبر نوشته آقای "آزاد ل." را خواندم که ایشان نیز از فحاشی های آقای عبدالکریم فاریابی "دل پر خونی داشته اند آنهم تا به حدی که ادامه بحث را با وی شرم آور و نفرت انگیز برای

خود دانسته اند، و همزمان از قلم توانمند آقای "سعیدی" موضع گیری اسلام را نسبت به "قهر و غضب" از نظر گذشتاندم، تا حدودی نظرم نسبت به تمام قضیه ابعاد دیگری نیز به خود گرفت.

نخستین بعدی که باید بر آن تکیه نمایم، وارد شدن آقای "فاریابی" به این بحث به خصوص شکل پیشبرد آن می باشد. بر همین مبنا به خود حق می دهم از آقای "فاریابی" به خاطر انتخاب زبان بحث متشکر باشم. ایشان آگاهانه و یا نا آگاهانه زبانی را برای ادامه بحث انتخاب نموده اند که نه تنها خود شان استفاده از آن زبان را نمی توانند محکوم نمایند بلکه دیگران نیز حق نخواهند داشت بدون آن که از کردار آقای فاریابی "تبراء" بجوبند، ادامه دهندگان بحث را به خاطر انتخاب زبان بحث، ملامت نمایند.

بعد دیگر قضیه آن است که خوب شد آقای "سدید" نوشته آقای "فاریابی" را ضم نوشته خویش نمودند تا از موجودیت مدافعان اسلام در سطح آقای "فاریابی" من هم اطلاع یافتم، در غیر آن صادقانه برایتان بنویسم هیچ زمانی به این فکر نمی افتادم تا به سایتهائی که تلون مزاج شان روشنتر از آفتاب است مراجعه نمایم و از خرد ناب آقای "فاریابی" مستفید گردم. به همین سان ابعاد مثبت دیگری که در موقع از آنها نام خواهم برد.

و اما این که چرا من به این بحث علاقه گرفتم و اینک تصمیم گرفته ام بدون هر نوع ملاحظه ای در جوشا جوش جنگ و بارش دشنام، خود سینه سپر نموده نکات چندی را خدمت آقای "فاریابی" تقدیم نمایم، برخاسته از چند علت می باشد:

۱- تا جایی که من به نوشته های آقای "سدید" آشنائی دارم و می توانم ادعا نمایم که تقریباً بیشترین قسمت آنها را خوانده و از آنها فیض برده ام در هیچ یک از نوشته های شان به چشم نخورده که ایشان کدام وقتی ادعای مارکسیست بودن و یا کمونیست بودن را نموده باشند، تا اکنون به عنوان دفاع از مکتب فکری خود، مجبور به ارائه پاسخ به سوالات آقای "فاریابی" باشد.

۲- هم آقای "سدید" و هم آقای "آزاد ل." آنقدر از زبان بحث آقای "فاریابی" متأثر شده اند که به استناد نوشته های شان می توان حدس زد که آنها هرگز حاضر نخواهند شد، با آقای "فاریابی" پای ادامه بحث بنشینند و این بدان معنا است که بحث قطع شود و سؤالهای آقای "فاریابی" بدون پاسخ بماند.

۳- شخص آقای "فاریابی" که در تمام نوشته می خواهند زبان انتخابی بحث شان را در ورای اهانت به یک جمع فرضی ۱۵۰۰ میلیونی توجیه نمایند، با تأسف در چندین مورد خواسته و یا نخواست به غیر مسلمانان اهانت روا داشته به اصطلاح سؤال خود را از تمام مارکسیست ها نموده اند، من هم که عادت دارم وقتی عقاید مورد حمله قرار گیرد، از خود دفاع نمایم، چه آقای "فاریابی" بخواهند و چه هم نخواهند، این بحث و ادامه آن را مال خود دانسته در حد توان برای روشنی مطلب قلم خواهم زد، بدون معطلی باید بیفزایم همان حقی را که برای دفاع از عقاید خودم قایل شدم به دیگران نیز قایل شده، هرکسی هم که در این بحث وارد شود، قدمش بالای چشم. مگر قبل از هر آغاز تأکید بر نکات آتی ضروریست:

۱- زبان بحث تا آخرین روزی که بین ما مطلب رد و بدل می گردد همان زبان نیست که آقای "فاریابی" انتخاب نموده و از آن به عنوان سؤال و یا مثال یاد نموده اند. من هم در تمام جریان بحث خواهم کوشید تا سوالات و مثال های خویش را با زبان انتخابی آقای "فاریابی" تقدیم نمایم، مطمئن هستم که ایشان آنقدر درایت و حوصله دارند تا از جانبی بدانند که در "مثل مناقشه نیست" و در ثانی رابطه عمل و عکس العمل و تناسب بین آنها را درک نمایند. امیدوارم در انجام این مأمول پورتال محبوب ما، مانع کارم نگردد.

۲- از آن جایی که آقای "فاریابی" به عوض پاسخ به پرسش آقای "سدید" به ارتباط مسأله "سنگسار" خواسته اند با طرح پرسش متقابل از ارائه پاسخ شانه خالی نمایند، اگر در جریان ادامه بحث من هم از عین روش استفاده نمودم و پاسخ خود را با طرح سؤالات جدیدی توأم ساختم امید است، از جانب خوانندگان و آقای "فاریابی" به طفره رفتن از بحث و یا ادامه یک شیوه مذموم و زشت متهم نگردم.

۳- در حالی که خود در تمام عمر حتا یک روز با خلقیها، پرچمیها، اخوانیها و سایر وطنفروشان همکاسه و همراه نبوده ام و حتا بارها از طرف آنها شکنجه ها و عذاب های گوناگون را نیز متقبل شده ام و امروز هم با وجود داشتن سند فوق لیسانس فزیک، خدمت در دولت پوشالی کابل را ننگ دانسته، با "کاغذ پران فروشی" امرار حیات می نمایم، در تمام بحث تلاش خواهم ورزید تا بشتر خود را بر مدعا متمرکز بسازم و سابقه سیاسی و تعلقات حزبی تشکیلاتی آقای "فاریابی" و یا متحدان احتمالی شان را در بحث داخل ننمایم، هرچند بدین گفته لنین که در پس هر حرفی باید منافع طبقاتی خاصی را جست و جو نمود، سخت باور مند هستم.

۴- در جریان بحث تا جایی که به من مربوط است، سیستم های فکری را با سیستم ها و عملکرد افراد را اعم از بانی تا پیرو با عملکرد طرف مقابل مقایسه خواهم نمود، امیدوارم این اسلوب بحث از طرف آقای "فاریابی" و مدافعان احتمالی شان نیز مراعات گردد.

و اما به ارتباط نوشته آقای "فاریابی".

از آن جایی که شناخت من از آقایان "سدید و آزاد" صرف از طریق مطالعه نوشته هایشان است به خود حق نمی دهم تا از لحاظ شخصی به دفاع از آنها و یا در مذمت ایشان چیزی بنویسم، زیرا فقط جهال نسبت به چیزی حرف می زنند که از آن اطلاع ندارند، و این حق من است تا نخواهم در آن جمع با آقای "فاریابی" همراهی نمایم؛ مگر یک نکته را باید با صراحت اعلام دارم:

مذموم ترین و زشت ترین شیوه بحث آن است که فرد و یا افرادی بخواهند به عوض بحث روی مطلب که در اینجا مسأله "سنگسار" است، دست و آستین بر زده شود تا با اتهام و افتراء و با زیر پا نمودن وجدان خود، یخن شخص گوینده و یا نویسنده گرفته شود. این شیوه از طرف هرکسی که انتخاب و عملی گردد به جرأت می توان گفت، فرد مذکور معاش خور یک نهاد استخباراتی و یا یک مرکز تحقیق مردم که آنهم در نهایت ریشه در نهاد های استخباراتی دارد، می باشد. چنین افرادی گماشتگان بی مقدار و جواسیس خود فروخته ای هستند که از طرف امپریالیسم و ارتجاع مأموریت تخریب شخصیت های انقلابی و وطن پرست را دارند.

تذکر این مطلب نباید بدان معنا تلقی گردد که گویا من از همان آغاز بحث آقای "فاریابی" را می خواهم جاسوس ثابت ساخته به پای دیوار بکشانم. بلکه هدف از تذکر این مطلب آن است که همان طوری که در جریان بحث من خواهم گویند، تا افکار و عقاید آقای "فاریابی" و مدافعان احتمالی شان را به استناد کتبی که بدان اعتقاد دارند و یا بر پایه استدلال سالم مورد نقد قرار داهم، بالمقابل انتظار دارم تا آقای "فاریابی" نیز در بحث یکی از صفاتی را که نویسندگان زندگی پیامبرشان محمد به وی نسبت می دهند، یعنی "اخلاق حمیده" را در نظر داشته باشند ورنه می توانند مطمئن باشند که به نسبت بزرگ شدنم در "باغ علیمردان" کابل و اخلاقی که در بحث گزیده ام، در پهلوی هرکلمه، آن قدر دشنام قطار نمایم، که ضرب المثل "ریگ شما برنج دارد" مصداق کامل بیاید.

آقای "فاریابی"!

شما برای آن که به سؤال چگونگی "سنگسار" پاسخ نگفته باشید، به ادامه معرفی جناب "سدید" از ورای عینک خودتان، از ایشان نسبت به عروسی و نکاح شخص ایشان پرسیده اید و بعد از صغرا کبرا چیدن های چند به چنین استنتاجی رسیده اند:

"اگر ازدواج شما با همسران نه به اساس قواعد و احکام اسلامی بلکه به اساس قواعد و احکام مارکسیستی صورت گرفته باشد- که به گمان غالب چنین است- پس واضح است که ایجاب و قبول و مهر و خطبه نکاحی در میان نبوده است؛ زیرا اینها همه مقوله های اسلامی هستند که مارکسیسم آنها را به رسمیت نمی شناسد!!.. از دیدگاه مارکسیسم همین که زن و مردی باهم توافق کردند و راضی به اجرای داد و گرفت جنسی شدند، زن و شوهر هستند و نیازی به این رسم و رواج های ارتجاعی نیست!

پس در اینصورت، حکم فرزندان شما که در اثر این ازدواج مارکسیستی به وجود آمده اند، از دیدگاه اسلام و مسلمانان، معلوم است؛ آنها را نمی توان حلالزاده گفت؛ مانند هر ازدواج غیراسلامی و غیرشرعی!!"

آقای "فاریابی" قبل از آن که به این بحث وارد شویم آرزو مند موضوع آتی را اندکی با دقت مطالعه نمائید تا هنگام پاسخ به سوالات دچار گمراهی نگردید که مسمانان بر شما لعنت بفرستند:

ده ها سال قبل یعنی زمانی که مردم کتاب من جمله کتابهای دینی را به خاطر بالا بردن فهم خود مطالعه می کردند، نه بدان خاطر تا فهم کاذب شان را در بازار مکاره دین و مذهب به حراج گذاشته و خریداران خویش را از درون نهاد های استخباراتی غرب و شرق و یا ارتجاع منطقه دستچین و گلچین نمایند، کتابی به دستم رسید به نام "شبهای پشاور". کتابی سخت تفرقه افکنانه، که تمام تفرقه افکنی های خود را به اعتبار، آیات قرآن، احادیث نبوی و عترت "آل پیغمبر" پی ریزی نموده و می تواند به مثابه یک سند مهم مورد استفاده قرار گیرد.

بدون آنکه به تمام آن کتاب در اینجا برخورد و یا توصیه به مطالعه آن نمایم، یکی از بحث های آن را که به موضع امروز ما برمی گردد، ذکر می نمایم باشد در حل مطلب ما را یاری رساند.

کتاب به استناد گفته "علامه مجلسی" ادعا می کرد؛ که در یکی از روز ها امام ششم شیعیان یعنی "جعفر صادق" که در بین تمام فرق اسلامی موقعیت فقهی مشخص و پذیرفته شده ای دارد، با تنی چند از دوستان در داخل کدام دکانی نشسته بودند که مردم از آنجا عبور و مرور می نمودند، و به احترام امام، هر فردی که وی را می شناخت، لحظه ای توقف نموده بعد از عرض سلام مرخص می شد.

بعد از آن که، چند نفری همین طور آمدند و رفتند، یکی از دوستان نشسته در دکان و در کنار امام، در مورد فردی گفت:

"آن شخص حرامزاده است"

هیچ کس همان لحظه چیزی نگفت و همه پی کار خود رفتند، فردی که چنان ادعا نموده بود و به عصمت یک زن بهتان بسته بود، به مرور زمان متوجه شد که امام نمی خواهد مانند سابق با وی دوست باشد و می کوشد تا از وی فاصله بگیرد. از آن جایی که آن شخص از محبان امام بود، چنین وضعی را تحمل نتوانسته، در صدد آن شد تا علت بی مهری امام و خطای خود را دریابد، از هر کس پرسید جوابی نشنید، در جواب همه می گفتند بهترین شخص برای پاسخدهی شخص امام است، به وی مراجعه کن تا خود برایت توضیح بدهد.

فرد مذکور سرانجام نزد امام رفته ضمن دست بوسی از وی علت آن بی مهری ها را پرسید، امام در جواب از بهتانی که به آن زن بسته بود، یادآوری نمود.

مرد که فکر می‌کنم در خشکه مقدسی دست کمی از آقای "فاریابی" حاضر نداشت، در حالی گلویش عقده نموده بود، گفت:

یا امام جانم به فدایت، وقتی من آن حرف را در مورد وی گفتم بدان علت بود که من از گذشته‌ی وی خبر دارم و می‌دانم که خانواده‌ی وی تازه مسلمان است، یعنی زمانی که پدر و مادرش ازدواج کردند و به گفته‌ی آقای فاریابی "میل چوب راه سرمه دان را یافت" و نطفه‌ی این مرد بسته می‌شد آنها مسلمان نبودند تا فرزندشان را بتوان "حلالزاده" نامید.

با آن که من به هیچ دین و مذهبی اعتقاد ندارم و با افتخار می‌گویم که یک ماتریالیست و پیرو فلسفه‌ی ماتریالیسم دیالکتیک هستم و دین را افیون توده‌ها می‌دانم، نمی‌توانم از پاسخی که امام ششم شیعیان داد، ستایش نکنم چه وی گفت:

آیا در همان جامعه‌ای که زندگی می‌کردند، متناسب با قواعد، سنن و قوانین همان جامعه زن و شوهر بودند و یا خیر؟

مرد گفت: بله!

"امام گفت: پس نه تنها آن مرد، حرامزاده نیست، بلکه تو هم از تهمتی که به عصمت یک زن و آبروی یک خانواده زده‌ای، برو از آنها معذرت بخواه، امیدوارم با عفو آنها، خدا نیز از خطایت بگذرد"

آقای "فاریابی"!

من نمی‌دانم شما به این حکم امام ششم شیعیان چه اعتباری قایل هستید، اما به عنوان فردی که عمری به خاطر رفاه و آسودگی مردم گذرانیده و هیچ‌گاهی تأمین منافع شخصی را بر منافع جمعی رجحان و برتری نداده است از شما صمیمانه می‌خواهم این حکم را پذیرفته از آقای "سدید" و ملیارد ها انسان روی زمین که به عصمت مادران شان اهانت روا داشته‌اید معذرت بخواهید ورنه می‌دانید، قضیه به کجا خواهد کشید.

آقای "فاریابی"!

می‌دانید اگر مرغ ما همیشه یک لنگ داشته باشد و به غیر از نکاح اسلامی و یا به گفته‌ی شما ایجاب و قبول و مهر که در واقع قیمت زیر ناف زن از دید اسلام است، نکاح بسته نشده باشد چه کسانی با منطبق اسلامی از نوع اسلام شما حرامزاده شناخته می‌شود؟

مگر "عبدالله و آمنه" یعنی پدر و مادر محمد برطبق قوانین اسلام نکاح بسته بودند، تا محمد را بتوان حلالزاده گفت؟ مگر پدر و مادر علی یعنی "ابوطالب و فاطمه بنت اسد" نکاح اسلامی نموده بودند که علی را بتوان حلالزاده نامید؟ مگر خطاب پدر عمر و پدران ابوبکر و عثمان نکاح اسلامی بسته بودند، تا بتوان آنها را حلالزاده نامید؟ مگر تمام عشره مبشره یعنی "ده یار بهشتی" محمد همه محصول نکاح اسلامی بودند، تا حلالزاده باشند، مگر دختران محمد که همه قبل از بعثت تولد شده‌اند یعنی همه محصول ازدواج خدیجه و محمدی بودند که تا آزمان مبعوث نشده بود، همه حرامزاده‌اند؟

آقای "فاریابی"!

تو و امثال تو که اینهمه در پس یک عدد من درآوردی ۱۵۰۰ میلیونی خود را پنهان می‌کنید و هر عادت سخیف و زشت نخستین روز های مدنیت را تقدیس نموده در دفاع از آن به خود حق می‌دهید تا به همه توهین نمائید، کسی حق ندارد از تو و امثال تو بپرسد که اگر قرار باشد با همان "چوب گزی" که نزد بقیه نفوس کره زمین یعنی بیش از

۵۰۰۰ میلیون انسان روی کره زمین یعنی بیشتر از ۳ چند مسلمانان نفوس ادعائی شما، مسأله را متر کنیم تمام مسلمانان اعم از جنابعالی و تمام اعضای خانواده تان حرامزاده نمی شوید؟

آقای "فاریابی"!

قبل از آن که من به عادت معلمی خود این قضیه را بیشتر بشکافم بیائید، از آقای "سدید" و تمام آنهایی که به عصمت مادران شان تهمت بسته اید، معذرت بخواهید ورنه از من ضمن درس های فقهی خواهید شنید، وقتی در دیانتی حرامزاده حق پیشنماز شدن را نداشته باشد، چطور می تواند ادعای پیامبری نماید؟ و ...

گذشته از آن که "حلال و حرام" و "حلالزاده و حرامزاده" از جمله آن مفاهیمی اند که باید در چوکات هر دین و اعتقادی مورد بحث قرار گیرند و تعیین حدود و نوع تشخیص آن از دید دینی و اعتقادی کار هر فرد نیست، در تمام تمدن های بشری و زبان های دیگر نیز کلماتی وجود دارند که یا به صورت مستقیم و یا هم به شکل تلویحی می توانند مفهوم و معنای لغوی "حلال" و "حرام" را بازتاب بدهند.

آقای "فاریابی"!

شما که اینهمه به دفاع از اسلام چپ و راست می خواهید شمشیر بزنید، متوجه باشید که کلمه "حلال" صرف نظر از معانی که در کیمیا و فزیک دارد در لغت نیز چیزی به جز "روا، شایا، شایست" و عربی آن "جایز" نیست و صرف وقتی بخواهیم در موضوعی به حساب شرع حکم نماییم در آن جا در تقابل با حرام قرار می گیرد. با حرکت از این منظر که هر جامعه ای از خود قوانین، مقررات و سنن خاص خود را دارد که متناسب با ساختار اقتصادی اجتماعی آن جامعه شکل گرفته است، آیا فکر نمی کنید به عنوان یک مسلمان- مسلمانی که آقای "داکتر سعیدی" کوشش می کند آن را معرفی نماید، مسلمانی که با کلمه تفاهم آشناست، مسلمانی که به معنای قرآن درست پی برده و در عمل به اصل "هیچ جبر، زور و فشاری در قبول دین نیست" باور مندی خویش را ثابت می نماید- نه تنها حق ندارید به تمام انسانهای کره زمین که مانند شما فکر نمی کنند، اهانت روا دارید بلکه وظیفه دارید به خاطر اجتناب از وهن دین اسلام، به سایر اعتقادات اهانت نورزید؟

شمائی که وقتی پای دفاع از "ام المؤمنین" تان در میان باشد، از همه می خواهد به چیزی کمتر از ۴ شاهد آنهم به قسمی که شهادت هر چهار نفر مطابقت مطلق با هم داشته باشد، یعنی هرگاه یکی گفت "میل چوب تا آخر داخل سرمه دان بود" و دیگری گفت "نیمه" و یا نمی دانم کارشان تمام شده بود، شهادت باطل می شود، از کجا و چه کسی این حق - ببخشید پرروئی و بی حیائی- را کمائی به شما داده است که با زیر پا نمودن و عدم اعتناء به قوانین تمام کشور های جهان به غیر از کشور های به اصطلاح اسلامی - به این بحث جداگانه خواهم پرداخت- همه را حرامزاده بنامید، فکر نمی کنید با چنین عمل زشتی شما از هزاران تره کی و ببرک بیشتر به وهن اسلام پرداخته، دشمنی و خصومت علیه آن را دامن می زنید؟ دور نرویم همین موضع گیری فعلی خودم، اگر زبان زشت و پای اهانت شما در میان نمی بود، به یقین امروز این بحث را مطرح نمی کردم و اگر هم مطرح می کردم هیچ گاهی حلالزاده بودن "محمد، علی، عمر و ..." زیر سؤال نمی بردم چون از یک طرف به آنچه قبلاً از امام جعفر صادق نقل کردم افکار خود را نزدیک می بینم و به این اصل معتقد هستم که زندگی مشترک بین دوانسان، در قدم اول به خود آنها تعلق می گیرد و به هیچ فرد، دین، قانون و دولتی نباید حق داد تا چگونگی زندگی مشترک دو انسان را از طرف خود تعیین نمایند و از جانب دیگر روا و شایسته همان است که از طرف جامعه پذیرفته شده باشد، جامعه با آن در مخالفت و رویارویی قرار نداشته باشد، جامعه آن را به مثابه تخطی از ارزشهای پذیرفته شده از خود نرانده باشد، و بر همین مبنا همان طوری که میلیارد ها انسان روی زمین را به اصطلاح مذهبی شما حلالزاده می دانم،

افراد نامبرده را نیز حلالزاده می دانم و اما این که چه کسانی از حدود حلالزادگی بیرون می افتند، می گذاریم آن را  
به ادامه این بحث.  
ادامه دارد